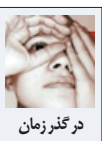




روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران
صاحب امتیاز و مدیر مسؤول: مهدی رحمانیان
نشانی: میدان آرژانتین، خیابان زاکرس، پلاک ۹، ساختمان شرق، طبقه همکف
تلفن: ۸۸۶۵۸۵۷۵ – نامبار: ۸۸۶۵۴۳۲۲
نشانی اینترنتی: www.sharhnewspaper.ir
سازمان آگهی‌ها: ۲۴۲۰۱۹۹
امور مشترکین: ۸۸۴۴۱۱۳۸-۴۴
توزیع: شرکت نوآوران جهان‌ رسانه ایرسا – تلفن: ۸۸۸۲۳۳۹۰
چاپ کلرلیز: جاده قدیم کرج، فتح ۱۷، پلاک ۲۹ تلفن ۶۶۸۲۳۳۴۶



۱- ادوارد آلبی زمانی گفته بود من نمی‌توانم در شهری زندگی کنم که در آن، همان لحظه نمایشنامه‌ای از ساموئل بکت اجرا نشود. کمی بعد از شروع اجرای نمایش قطعاتی از ساموئل بکت و حتی قبل‌تر از آن در اجرای جشنواره تئاتر دانشگاهی، مریثه‌سرای بی سر مزار تاتار به اصطلاح اجتماعی ایرانی، و نمایشنامه‌های ایرانی شروع شده بود. این‌سو آن‌سو، در قالب مقاله، سخنرانی، مصاحبه، یا میزگرد اعلام می‌شد که دوره افول تاتار و نمایشنامه ایرانی رسیده است که شرایط برای کارهای ایرانی غیرممکن شده است، که نمایشنامه‌های بی‌ارزش خارجی جای کارهای اصیل ایرانی را گرفته است. جالب اینجاست که اکثر این اظهارنظرها از جانب کسانی صورت می‌گرفت (با می‌گیرد) که هر زمان فرصت دست ددهد، به سراغ متون خارجی می‌روند، از شکسپیر و سارتر گرفته تا پیتتر شفر و الی آخر.
خب، من می‌خواهم بگویم که این مریثه‌سرایِ هم شبیه تمام مریثه‌سرای‌های دیگر (از جمله بر سر مزار تئاتر تجربی) فقط من باب این است که در این فضای غم‌انگیز تاتار ایران حرفی زده باشیم.

۲- چه کسی می‌گوید در این شرایط که بر فضای تئاتر سایه افکنده، کار روی متون خارجی راحت‌تر شده است، و اساساً چه کسی نویسندگان ایرانی را از نوشتن متن باز داشته است؟ یک نگاه به تئاترهایی که در این سال‌های اخیر روی صحنه بوده است، خود به اندازه کافی نشان می‌دهد که از اتفاق آثار ایرانی در این میان دست برتر را دارند. هرچند من در اینجا نمی‌خواهم به نفع نمایشنامه‌های خارجی استدلال کنم. ولیکن، بباید معضل این تاتار را به این‌صورت‌بندی ابلیهان خارجی/ ایرانی تقلیل ندیم. در حال حاضر انتخاب ما هنرمندان تئاتر انتخاب بین خارجی/ ایرانی نیست. این انتخاب، انتخاب بین تئاتر مرده و بی‌خاصیت از یک‌سو و تئاتر سیاسی است. هر زمان باید به این پرسش برگردیم که چرا تاتار کار می‌کنیم.

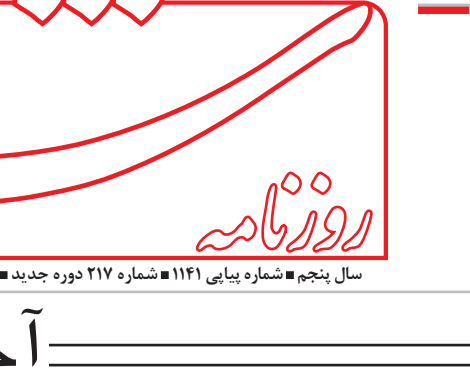
۳- وقتی سرگرم بازی انتخاب می‌شویم، فراموش می‌کنیم بالای بزرگ‌تری را که اکنون بر سر تئاتر آمده است. ما را به هر ترتیب با سالی یک اجرا دلخوش کرده‌اند. مهم این است که اجرا کنیم و بس، حال هرچه که باشد. ایرانی یا خارجی بودن آن فرقی نمی‌کند.
۴- وقتی قطعاتی از ساموئل بکت را در جشنواره اجرا کردم، متوجه شدم در چه شرایط بدی از نظر فرهنگ تئاتری به سر می‌برم. این شرایط با شرایطی که ما در آن «در انتظار گودو» را کار کرده بودیم کاملاً متفاوت بود. من این تغییر را به وضوح حس می‌کردم.

بعض این سوال را از این سو و آن سو می‌شنیدم که چرا ساموئل بکت؟ چرا این قطعات؟ البته سفینه‌های واکنش‌ها این بود که بکت هم درخت قدیمی شده و باید به سراغ چیزهای جدیدتر رفت.
خب در این صورت تکلیف سو فوکل و راسین و شکسپیر و ایبسن و چخوف و یک دوچین نویسنده کلاسیک دیگر هم معلوم است. آنها اصلاً حتی ارزش نگاه کردن هم ندارند، چه رسد به اینکه باوجودی اجرایشان کنیم. این نگاه احمقانه واکنش شایعی نبود، اما بلباید زمانی را متصور شویم که دانشجویان تئاتر دیگر نه برای بکت بلکه هیچ نویسنده دیگری تر خرد نکنند. در این صورت باید از کلیه آنتیگونه‌ها، ادیپ‌ها، هملت‌ها، و هدا گابری‌های دنیا بخواهیم که شرشان را از صفحه تئاترهای بزرگ دنیا کم کنند.

۵- این نگاه سفینه‌اف از این فلسفه نشأت می‌گیرد که تئاتر خارجی و متون کلاسیک، نمی‌توانند پاسخگوی نیازهای امروزی ما باشند یا حتی شرایط ما را توصیف کنند.
خب، در این صورت پرسش ساده‌تر این است که پس چه نیازی این همه کارگردان را در سرتازم دنیا به اجرای آنها و می‌دارد؟

۶- ممکن است در برابر این سوال این پاسخ را بدهیم که این متن‌ها برای انطباق با شرایط ما باید کاملاً تغییر کنند. اما چه تغییری؟ اینجا به دومین پیش‌فرض غلط در میان به خصوص منتقدان عزیز تئاتر بر می‌خوریم که یک متن خوب لزوماً یک متن از بیخ و بن تغییر یافته است.
۷- یان کات زمانی گفته بود، تفسیر (کارگردان) باید بتواند بدون آنکه یک کلمه از متن اصلی را تغییر دهد، تصویری جدید از متن ارائه دهد.

۸- وقتی قطعاتی از ساموئل بکت را اجرا کردم قصدم این نبود که ثابت کنم بکت را هم می‌توان اجرا کرد، یا اینکه رویکرد پژوهشی به بکت چگونه باید باشد. من صرفاً می‌خواستم ساموئل بکت کارکنم. همان طور که هر کس دیگری هم بنا بر هر فلسفه‌ای می‌خواهد هملت، آنتیگونه، باغ آلبالو… و کار کند. بنابراین احمقانه‌ترین پرسش این است که نیاز فرهنگی ما به ساموئل بکت چیست؟
خب اگر بکت و شکسپیر و پیتتر و آلبی و چخوف و ساعدی و بیضایی… نیاز فرهنگی ما نباشند چه کسی دیگری می‌تواند باشد؟
۹- چرا تماشاگر باید با این سوال روبه‌رو شود که اهمیت بکت یا هر نویسنده طرز اول دیگری در این شرایط چیست، و چرا هنرمندان باید در مقابل این سوال قرار گیرند؟ پاسخ‌اش از نظر من یک چیز است. تئاترهای ما در این چند ساله، جای خود را به جای تئاتر به آن به فکر کردن هست و نه نیازی به ساموئل بکت.
۱۰- باید مساله تئاترمان را از انتخاب میان این یا آن متن، به انتخابی جدی‌تر، حادتر و مساله‌دارتر سوق دهیم. انتخاب میان تئاتر مرده و بی‌خطر و تئاتر به مثابه عنصری فی الذاته مساله‌دار، و خطرناک.



دغدغه روشنفکری: از اجرای نمایش تا انتشار فیلمنامه

حالا که همه چیز مهیا شده

داریوش مهرجویی

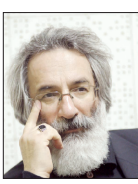


اوژن یونسکو نمایشنامه‌نویس محبوب من است و حالا قرار است نمایشنامه «درس» اوژن یونسکو را که خودم ترجمه کرده‌ام در جشنواره فجر اجرا کنم. متن نمایش مجوز گرفته و در حال حاضر امیر جعفری و ترانه علیدوستی به عنوان بازیگران این نمایش انتخاب شده‌اند. قرار است این نمایش بعد از جشنواره در سالن سمندران تالار ایرانشهر به اجرای عمومی درآید. من غیر از نمایشنامه «درس» نمایشنامه «آوازه‌خوان طلاس» او را هم ترجمه کرده‌ام. سام شپارد هم به عقیده من یکی از بهترین نمایشنامه‌نویس‌هاست. زمانی که دو نمایشنامه «کودک مدفون» و «عرب واقعی» سام شپارد را ترجمه کردم دوست داشتمم آنها را اجرا کنم، یعنی راستش اصلاً برای اینکه روزی این نمایشنامه‌ها را روی صحنه ببرم دست به قلم بردم و ترجمه‌شان کردم اما تا به حال فرصتی دست

یادداشت‌های شهر شلوغ: ماراتن مراسم تدفین

روز اول قبر

جواد طوسی
tousi.javad@gmail.com



خبر «ایست قلبی» یکی از رفقای قدیمی را تلفنی از یکی از دوستان مشترک شنیدم و قرار شد جلوی غسالخانه بهشت زهرا(س) به صاحبان عزرا و همراهان‌شان بپیوندم. این آدرس را که دادم و دفتر خرید و تهیه «خانه‌ادی» در جوار آن، یکی از پرمشتری‌ترین مکان‌هاست که گذر خیلی‌ها (فارغ از هر طبقه و مرام و مسلک و پست و مقام و…) به آنجا افتاده و بهانه و عامل اصلی این دعوت خواسته یا ناخواسته مرگ دوست و عزیز و همکار و خویشاوندی بوده است که حتی شاید گاهی اوقات دل خوشی هم از آن «فقید خُلد‌آشیان» نداشته‌ام ولی برای حفظ ظاهر یا به دلیل تبدیل شدن کینه‌ها به مهر و دلنگی (با تحقق مرگ آن شخص) ترجیح داده‌ام در این لوکیشن حضور یابیم. با پایین آمدن طول نسبی عمر و افزایش مرگ و میر در طول این سال‌ها دیگر همه‌روزه در این وعده‌گاه عجیب و پرریاهو جای سوزن انداختن نیست. در آن ازدحام برای شناسایی فرد متوفی باید چشم‌ت روی تابلوهای آهنی باشد که یکی از بستگان و دوستان آن مرحوم یا مرحومه بالا گرفته و شایعت‌کنندگان را دعوت به تجمع پشت سر جنازه برای خواندن تلگرافی نماز میت می‌کند. همه چیز در آن شلوغی و تردد دیوانه‌کننده، سریع و مکانیکی برگزار می‌شود تا برای آوردن جنازه‌های بعدی از غسالخانه و خواندن نماز میت در محل تعیین‌شده و انتقال جنازه‌ها به انومبیل متوفیات برای رساندن به محل قبر در نظر گرفته‌شده مشکلی پیش نیاید. ما همه‌روزه در این مکان شاهد یک فیلم مستند بی‌واسطه و بازسازی‌نشده هستیم که در «لانگ‌شات» و «مدیوم‌شات» و «کلوزآپ» آن هیچ ریتم متدال و رفتار آرام‌بخشی نمی‌بینی. شما در نظر بگیرید که این فیلم مستند را با سکوت شروع کنیم و از آدم‌های مختلف تابلو به دست که دست‌شان را بالا برده‌اند و عده‌ای را به سوی خود فرامی‌خوانند و رفت و آمد افراد با دور تند (مثل فیلم زندگی بدون توازن) یکباره برسیم به باز شدن باند صدا و شنیدن شیون و زاری صاحبان عزرا و صدای بلند افرادی که زیر تابوت را گرفته‌اند و از ما می‌خواهند که بگوییم «لا اله الا الله، به عزت شرف لا اله الا الله…». بعد کات بزیم به صحنه داخلی غسالخانه و نگاه‌های عده‌ای که پشت شیشه‌ها ناظر شست‌وشوی جنازه‌هاشان هستند و از این نمای نقطه نظر برشی هم به خود مرده‌شورها بزیم که در حین انجام کار روزمره‌شان و این ور و آن کردن جزاء و گذشتن پنبه و پیچیدن کفن، دارند با هم در مورد مسائل شخصی

پرسش می‌کنند: «چرا این کار کردی؟»

مدام تصویر شستن مرده‌ها توی غسالخانه یادم می‌آمد… در حین خروج از تالار، صدای مداح توی گوشم پیچید که بلند می‌گفت: «دهنت را خوشبو کن و برای شادی روح آن فقید تازه درگذشته که صلوات محمدی‌پسندت بفرست…» از این فکر بدمد که آن جامعه‌ای که با ولع در حین خوردن چلوکیاب کوبیده همراه با پیاز بودند، چطور می‌توانند سرالاجل دهشتان را خوشبو کنند و از آن جنس صلوات‌هایی که مداح مجلس توصیه می‌کرد، بفرستند؟ هوس کردم با خود این قسمت از یکی از ترانه‌های «همایون شجریان» را زمزمه کنم: «ستاره‌ها عاشق در آسمان ابری/ دلم گرفته ای دوست هوای گریه با من» بکجو جلی جوی کنار خیابان پس رفتم و بالا اوردم. یاد حال و روز «خوش‌دست» در فیلم «تنگنا» امیر نادری افتادم که داشت از فرط درد کتکی که خورده بود روی نماهای شهر تهران بالا می‌آورد.

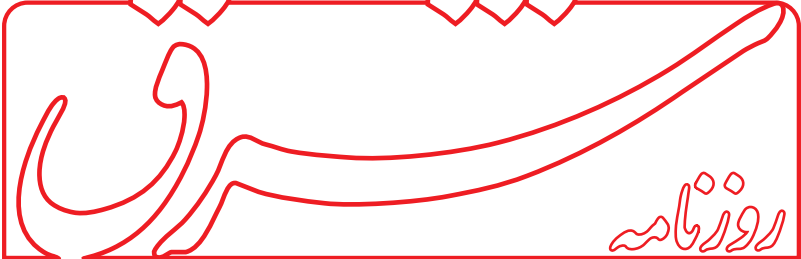
لایروپول و وولنیو، استانبول

گزارش آخر: سال ۲۰۱۸ به این جزیره سفر کنید

مال پایتخت فرهنگی مهد فرهنگ جهان

مانی فراهانی

این کشور با هدف فراهم کردن اطلاعاتی درباره انتخاب مکان‌هایی که باید میزبان پایتخت فرهنگی اروپا در سال ۲۰۱۸ باشند، برگزار شد. انتخاب شهر فرهنگی اروپا در سال ۱۹۸۵ شروع شد و این برنامه تا سال ۲۰۰۴ ادامه داشت. از آن زمان برنامه‌ای با عنوان انتخاب پایتخت فرهنگی اروپا از سال‌های ۲۰۱۹-۲۰۰۵ توسط مجلس اروپا و توسط وزيران این مجلس تصویب شد که هر سال یک شهر را به عنوان مرکز فرهنگی اروپا انتخاب می‌کند.از سال ۱۹۸۵ تاکنون به ترتیب این شهرها به عنوان مراکز فرهنگی اروپا انتخاب شده‌اند: آتن، فلورانس، آمستردام، برلین، غربی، پاریس، گلاسکو، دوبلین، مادرید، آنتورپ، لیسبون، لوکزامبورگ، کپنهاگ، تسالونیکي، استکهلم، وایمار، اوینو، رتردام، بروژ، گراتس، ژنو، کرک، پاتراس، سیبوی، هر کشور نقش مهم و سازنده‌ای دارد و این برنامه هنرمندان، برنامه‌ریزان فرهنگی، برنامه‌های محلی و همه انبیا‌هایی را که به طور مستقیم یا غیرمستقیم با بخش فرهنگ همکاری می‌کنند درگیر خود می‌کند. به همین منظور جمعه پیش برنامه‌ای برای عموم در



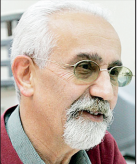
سال پنجم ■ شماره پیاپی ۱۱۴۱ ■ شماره ۲۱۷ دوره جدید ■ چهارشنبه ۱دی ۱۳۸۹ ■ ۱۶ محرم ۱۴۳۲ ■ ۲۲ دسامبر ۲۰۱۰

آخر

یک اتفاق: شوخ و شنگی و غنای تخیل یک نویسنده

رمز و رازهای یک چشم‌بادامی محبوب

مهدی غبرایی



دیدم، اما جنس این غنا در آثار موراکامی با بقیه متفاوت است. او استاد خلق لحظه‌های شگفت‌انگیز است؛ لحظه‌های شگفتی که حتی از جنس رئالیسم جادویی امریکای لاتین هم نیست. موراکامی برای خودش در هر کدام از این عرصه‌ها یکه‌تازی می‌کند. در کنار همه اینها شوخ و شستگی هم در دنیای داستانی او موج می‌زند که برای خوانندگان نسل جدید جذاب است و همین شوخ و شنگی است که سبب می‌شود حتی نتوان او را با استادان بزرگ ادبیات ژاپنی همچون کوبه آبه و ایشی‌گورو مقایسه کرد. کوبه آبه استاد خلق لحظه‌های تلخ و کافکایی است که آن هم برای خودش دنیایی دارد. چهار رمان از او کنار گذاشته‌ام که امیدوارم روزی فضا برای ترجمه آنها مهیا شود. با این حال «هاروکی موراکامی» صدای سومی است از ادبیات آسیای شرق که همین تک‌صدایی بودن سبب شده است فعلاً از رقت و غرب او آقای ادبیات این روزها نباشد. موراکامی رمز و رازهایی دارد که سبب شده است او به زبان جهانی برسد و برای دست یافتن به این زبان از ابزارهایی همچون زبان موسیقی کمک می‌گیرد و به این ترتیب برای هر مخاطبی در هر گوشه‌ای از جهان دنیای آشنایی را ترسیم می‌کند. شاید همه اینهاست که او را هم برای مخاطب انگلیسی و هم برای مخاطب فارسی‌زبان تا این اندازه جذاب کرده است.

صدپیشنهاد: به غیر از «مختارنامه»

راویان متوسط

سعید ابوطالب



توصیه می‌کنم از وقت‌تان بهتر استفاده کنید و سراغ سریال‌های تلویزیونی را نگیرید چرا که آنها هیچ چیز ارزشمندی به شما اضافه نمی‌کنند. البته همان‌طور که در ابتدای مطلب گفتم «مختارنامه» در میان بازار کساد سریال‌های تلویزیونی یک استثناست و ما هر هفته نتیجه تحقیقات، پژوهش‌ها و زحمات میرباقری را در قالب داستان‌ان انتقام مختار ثقفی می‌بینیم. پس در این روزها برای یک سریال تاریخی وقت بگذارید و مابقی سریال‌ها را کنار بگذارید. توصیه می‌کنم سایت‌های خبری افراطی را که به راحتی دروغ‌پرانی می‌کنند و تهمت و افترا می‌زنند بی‌خیال شوید. راستش من فکر می‌کنم هر سایتی که منتسب به یک جریان سیاسی است می‌تواند اخبار را به شیوه‌ای که با دیدگاه‌هایش منطبق است تحلیل کند اما بعضی سایت‌ها به بنگاه شایعه‌پراکنی تبدیل شده‌اند و انتشار خبر را فراموش کرده‌اند. من فکر می‌کنم به هیچ خبری نمی‌توان اطمینان کرد و برای تحلیل خبر باید منابع حداقلی متعهد را مورد بررسی قرار داد اما گاهی بعضی سایت‌های خبری که این روزها تعدادشان خیلی زیاد شده اساس و رسالت خبری خود را بر پایه دروغ و تخرب بنا می‌کنند پس سعی کنید تنها اخبار را از منابع متعهد دنبال کنیم و سراغ سایت‌های خبری دیگر نرویم.

تاملات فلسفی: فلسفه، نگرش بنیادی‌تر به چیستی و روابط موجودات جهان

دانش دانش‌ها

سیددیحی پثری



در درس گذشته گفتیم که فلسفه از جهتی جدا از دانش‌های دیگر نیست اما از جهتی دیگر با دانش‌های دیگر فرق دارد. در پایان درس چند نمونه از پرسش‌های فلسفی و تفکر فلسفی را مطرح کردیم. آری! فلسفه از جنس دانش‌هاست اما دانش دانش‌هاست. از جنس دانش است از این جهت که فلسفه چیزی جز دانایی نیست و فیلسوف کسی است که با عشق به دانایی به فهم جهان همت گماشته است. در مثال‌هایی که آوردیم گفتیم که همیشه فلسفه و تفکر فلسفی را با این مشخصه بشناسید که می‌خواهد گامی به جلوتر بردارد بنابراین فلسفه از همان جا آغاز می‌شود که دانش‌های تجربی به آنجا پایان می‌پذیرند. دانش تجربی تا هر جا که پیش برود، دست‌آورد آن، زمینه کار فیلسوف را فراهم می‌آورد. این فیلسوف است که جست‌وجو و پرسش را از آن مرز عبور می‌دهد و فضای جدیدی در پیشاپیش خود و دانشمندان علوم تجربی باز می‌کند. ارسطو می‌گوید: فلسفه دانشی است مربوط به بنیادی‌ترین حقیقت جهان هستی… می‌گوید اگر جز ذرات جهان، عامل دیگری در پیدایش جهان دخالت نداشتند، همین دانش طبیعی به فلسفه ما بود اما اگر با داشتن این دانش طبیعی به این نتیجه رسیدیم که عامل دیگری به عنوان «محرك نامتحرک» برای توجیه پیدایش پدیده‌ها می‌پردازد جهان لازم است دانش مربوط به این عامل بنیادی همان فلسفه خواهد بود. بنابراین یکی از صفات و مشخصات تفکر فلسفی «بنیادی» بودن آن است. اکنون می‌توانیم فلسفه را با فهم بنیادی مشخص کنیم. این فهم بنیادی از همان آغاز که انسان در جهت فهم جهان و موجودات در پیروم خود تلاش می‌کند، می‌تواند حضور داشته باشد. ما این نکته را با ذکر چند مثال در اواخر درس گذشته توضیح دادیم. شما با مرگ انسان روبه‌رو می‌شوید، همه کسانی که در مراسم به گور سپردن یک مرده شرکت می‌کنند حادشه مرگ را می‌فهمند و درک می‌کنند و همه می‌دانند که یک موجود جاندار و زنده اکنون جان

نقد و بررسی آثار آدرسینا

چهارمین برنامه نقد و بررسی نشست‌های موسیقی شهر کتاب به ارزیابی دو آلبوم «شادی میاد به خونمون» و «سبد سبد گل» از ساخته‌های مهدی آدرسینا اختصاص دارد که توسط فریبرز رستمی مورد نقد و بررسی قرار خواهد گرفت. در این نشست که ساعت ۱۶/۳۰ روز شنبه ۴ دی در محل شهر کتاب مرکزی برگزار می‌شود، فریبرز رستمی – که تجربه‌های درازدانی در زمینه موسیقی کودک دارد – به نقد و ارزیابی ویژگی‌های کاری مهدی آدرسینا ردیف‌ان، آهنگساز و نوازنده کمپنچ خواهد پرداخت.

تهران : آذان ظهر ۱۲:۰۴ آذان مغرب ۱۷:۱۵ آذان صبح فردا ۵:۴۱ طلوع آفتاب ۷:۱۱



همه تلاش من فرار از سیاست و گرفتگی‌های سیاسی است. بیش از دهه از عمر و به فرار از مدرسه گذراندم، باقی‌اش را هم به فرار از سیاست. پس اگر چیزی می‌گویم، شما را به خدا، حرفم را بیرون از فضای سیاسی تعبیر کنید. من نه دانش سیاست را بلدم، نه قواعدش را آموختم‌ام، نه از مناسباتش سر در می‌آورم، نه بی‌باکی لازم برای ورود به فضایش را دارم، نه ذوقش را خدا به من داده است و نه اصلاً شوقش را دارم. منظورم این نیست که چون سبزه‌زمینی بیرگم و چون استر عین خیالم نیست که در عالم سیاست چه می‌گذرد، نخیر، اتفاقاً خیلی هم پیگیرم و با حساسیت دور و بر را نگاه می‌کنم، مثل خیلی‌ها یا خسون دل می‌خورم که کاری از دستم برنمی‌آید، یا دعا می‌کنم که خداوند خودش عاقبت ما را ختم به خیر کند. من سیاسی نیستم، اما نمی‌توانم به سیاست بی‌تفاوت باشم و به جای موضوعات مهم و سرنوشت‌سازی که دور و برم می‌بینم، دربارها و ادبیات و هنر انترتانی بنویسم. نوشتن درباره این چیزها خوب است، اما جایش اینجا نیست. اصلاً ما چه کاره‌ایم؟ به خدا روزی صد بار بیشتر این سوال را از خودم می‌پرسم که ما چه کاره‌ایم و به چه کار می‌آییم در این روزها؟ این سوال هولدرلین که «شاعران به چه کار می‌آیند در زمانه عبرت؟»، حالا یقه ما را – یعنی همین بدنه روزنامه‌نگاری را– هم گرفته که باید چه بکنیم و چه بنویسیم و چه قدمی برداریم؟ تکلیف رقبای سیاسی معلوم است، تکلیف مبارزان و معاندان و هواداران و موافقان هم معلوم است. یک گروه این‌طرفی‌اند، گروهی دیگر آن‌طرفی، هر چه می‌گویند را می‌شود در نظام سیاسی دلخواه‌شان تعبیر و تفسیر کرد و جان کلام‌شان را دریافت که چه می‌گویند. از این حیث کار روزنامه‌نگاران حزبی و جناحی خیلی راحت‌تر است؛ هم می‌دانند به چه خواهند بگویند، هم به نیت‌شان، بیه گرفتگی‌گیرها را مالیده‌اند. می‌دانند تا کجا و چقدر باید هزینه بپردازند، یا امتیاز بگیرند، من کاری به نیت آدم‌های سیاسی ندارم، عرض این است که بازن مهر جناح دلخواه هر پیشانی، هم کار خود را راحت کرده‌اند و هم کار دوست و دشمن خود را. هم تکلیف خود را معلوم کرده‌اند و تکلیف رقبای سیاسی خود را. اما من و امثال من چه؟ چطور باید حرف‌های به ظاهر مهم‌مان را بزیم و در عین حال مجبور به پرداخت هزینه مادی و معنوی نشویم؟ درست است این است که چطور می‌توانیم کار مطبوعات را در دست و بی‌عقل ندانیم، و در عین حال به مطالب اهل سیاست رانده نشویم؟ بگذارید انضامی بحث کنم. من توی اخبار دیدم‌ام که آقای متکی وزیر معزول خارجه فرمایش معاون اول را تکذیب کرده و معاون اول هم اظهارات ایشان را ایضا. هر ناظر بی‌طرفی وقتی این تایید و تکذیب‌ها را می‌شنود، منتزع از اینکه چه کسی راست می‌گوید و چه کسی دروغ، برایش نگرانی و سوال پیش می‌آید که چرا وضعیت سیاسی ما به جایی رسیده که آدم‌های در این سطح و مسولانی در این رده، راحت و سلاسه و رک و صریح حرف‌شان را نمی‌زنند و با پیغام و پیغام رسانه‌ای همدیگر را به دروغ می‌کنند؟ آیا بالا هستند، نباید نگران شوند و به فکر فکر ورند؟ این حرف البته جزئیات و بداله‌های هم دارد، اما مطرح کردنش از جانب من روزنامه‌نگار ممکن است تعبیر سیاسی و جناحی شود و بعضی مسولان را سر خشم بیاورد که «چرا اینها دارند توی دل مردم را خالی می‌کنند؟» حال آنکه من توی دل کسی را خالی نکرده‌ام، دعوی بزرگان چنین تبعاتی دارد. ما باید یاد بگیریم که چطور روزنامه‌ها به فراسوی هواداری و مبارزه، منتشر کنند، آنکه قرار است مثلاً چشم تیزبین جامعه باشم و نقاط کوری را که مسولان و مردم به دلایلی نمی‌بینند و از آن غافلند، ببینم و گزارش دهم، اما اگر بنا باشد هر گزارش مرا تعبیر به سیاه‌نمایی و همسویی با استکبار قلمداد کنند، آنکه است که برای نوشتن یک انتقاد ساده، به اندازه سرب‌ه‌بر خبر، باید خودم را از هر سوء‌تعبیری تبرئه کنم و چون بید بر سر وظیفه و کار و بارم بلرم، قضیه ساده است، ما در این زمانه عسرت، متأسفانه پیچیده‌اش کرده‌ام و حالا توی کارمان کاسه چه کم است کم دست گرفته‌ام، من می‌گویم دروغ زشت و ناپسند است، چه از جانب من یک‌لایق باشد، چه از جانب کسی که پنج سال وزیر بوده و قبش هم سفیر بوده و… و چه از جانب کسی که معاون اول است و… اصلاً نه به عنوان روزنامه‌نگار، بلکه به عنوان یک شهروند عادی می‌گویم آیا نباید نگران باشیم وقتی آدم‌های در این سطح همدیگر را تکذیب می‌کنند؟ حالا می‌دهد کارتن و پستان دوسته، شما بگو «سیاسی هستی» و من بگویم «به خدا که نیستم».

سکانس آخر

داستان جدیدنویسنده رمان «شوهر آهو خانم»

علی محمد افغانی نگارش

داستان جدیدش را به پایان برده و آن را برای انتشار به ناشر سپرده است. تازه‌ترین اثر نویسنده شوهر آهو خانم، «هسنگی بر روی بافه» نام دارد که یک داستان نیمه‌بلند عاشقانه است. علی محمد افغانی درباره اثر جدیدش به خبرنگاران گفت: «داستان در سال‌های ۱۳۲۵ و ۱۳۲۶ اتفاق می‌افتد و خواننده ممکن است فکر کند، این داستان سرگذشت نویسنده است» این داستان ۱۶۰ صفحه دارد و فضای داستان به گونه‌ای است که لازم نیست، تعبیر و تبدیلی در آن داده شود، و از این رو افغانی معتقد است این اثر برای مجوز گرفتن مشکلی نخواهد داشت.

او گفت: «این کتاب ممکن است قدری عجیب به نظر برسد و خواننده در ابتدا معنای بافه را نفهمد، ولی در طول داستان به معنای آن پی می‌برد.»